**ملک الشعرا حکیم شفائی اصفهانی**

**عجمی، حسین**

بین سخنوران عصر صفویه تنی چند بیش نیستند که در سخنوری شیوهء متقدمین را پیروی‏ کرده و از زمرهء اساتید محسوب و بحد نبوغ رسیده‏اند از آنجمله ملک الشعرا حکیم شفائی‏ است که بیشتر از سایر معاصرین خود پیرامون اسلوب متقدمین گشته و طرز آنانرا اقتفا نموده و بالنتیجه در اشعار وی مضامین دلپذیر و معانی بلند بسیار یافت می‏شود.

نام حکیم شرف الدین حسن فرزند حکیم ملا در طبابت و حکمت بغایت حاذق و از تلامذهء میر غیاث الدین منصور شیرازی و بنا بقول برخی از تذکره نویسان اباعن جد حکیم‏ و طبیب علیم و ادیب دانا و توانا بوده‏اند.

تولد حکیم بنا بقول تقی الدین اوحدی که گوید«در سنهء 1023 پنجاه و هفت سال‏ از حیات وی گذشته»در سال 966 بوده است.

در آغاز تمیز و عنفوان شباب نزد پدر و برادر ارشدش حکیم نصیرا بتحصیل علوم‏ متداوله پرداخت تا آنکه انواع کمالات و فضائل خاصه علم طب را دارا شده و از همان جوانی‏ بسیار ظریف مشرب و شوخ‏طبع و خوش محاوره بوده است.چنانکه در سالی که مولانا ضمیری اصفهانی وفات یافته در اصفهان مجلس تعزیه جهت وی فراهم ساختند که مولانا محتشم‏ کاشانی هم برای حضور در مجلس باصفهان آمده بود پدر حکیم مولانا را بضیافت طلب داشته و در آن موقع حکیم را سنین عمر در حدود چهارده بوده است.مولانا محتشم از حکیم شعر طلب نموده‏ و حکیم یک دو غزل خوانده محتشم گفته خوب ساخته اما به خربزه گرمک اصفهان می می‏ماند که‏ بحسب ندرت شیرین واقع می‏شود.حکیم در جواب گفته الحمداللّه که به گرمک کاشان نمی‏ماند که هیچ شیرینی ندارد.غرض حکیم از جوانی خوش کلام و شعرش شیرین بوده است.

خلاصه در طب بحدی وقوف می‏یابد که پس از والد بزرگوارش خود بر جای پدر بر در مسجد اصفهان در مطب نشسته و وجه معیشت هم از همین راه فراهم می‏ساخته تا آنکه کم‏کم دانش و کمال‏ مرتبهء حکیم را بجائی رسانیده که مورد توجه شاه عباس واقع شده و از شاه منصب ملک الشعرایی و ممتاز ایران لقب گرفته،اما با آنکه در خدمت شاه قرب و منزلتش بسیار بوده معذلک استغنای طبع‏ حکیم را از مجالست شاه مهجور میداشته لذا کمتر بلازمت می‏پرداخته است.

در مجموعه‏ای که میر عماد در سنهء 1018 جهت صفی میرزا نوشته مرقوم داشته است. حکیم شفائی ندیم مجلس نواب شاهنشاهی خلد اللّه ملکه.

ای آنکه بحسن در لطافت ماهی‏ هر چند که کوتاه قدی دلخواهی‏ شاخ گلی از پستی خود عارمدار چون عمر منی بهر همین کوتاهی اعتبارش بحدی بوده که همه رعایت عزتش می‏نمودند و پیوسته معزز و محترم و محترم می‏زیسته‏ چنانکه وقتی از محلهء نیماورد اصفهان می‏گذشته به شاه عباس بر خورده،شاه اراده نمود که‏ از مرکب فرود آید،حکیم شاه را مانع شده شاه وی را شفقت بسیار نموده اما جمیع امرا و اعیان و ملتمزین رکاب بجهت رعایت حکیم پیاده شده‏اند تا حکیم گذشته است.

با اینهمه اعتبار،بفایت لاابالی و بی‏تکلیف بوده و بین شعرا باین استغنای طبع کمتر دیده شده اما بیشتر بنظم اهاجی مایل و از تنگ حوصلگی بنا بقول اسکندر بیک اندک ناملایمی‏ بر طبعش گران مینمود و از ستم ظریفی و شوخی طبیعت زبان به هجو ستیزه کاران میگشاد.

تقی الدین اوحدی نوشته است:«هیچکس نیست که از تیغ زبان او زخمی نداشته باشد.قایل این مقاله در بدایت حال باقتضای سن از شوخی طبیعت اهاجی رکیکه بجهت وی گفته اما او با همه آتش فطرتی بزرگی نموده بر وی عظمت خویش نیاورده و در برابر هجوی نگفته‏اند و بدین سبب بنده را از خود شرمسار کرده‏اند.»

چنانکه علی قلی خان واله نوشته«مولانا صائب را صحبت حکیم زیور جمال شاهد کمالش گردید»بدیهی است قبل از عزیمت مولانا بهند بوده یعنی اوان جوانی،زیرا پس از مراجعت حکیم وفات یافته بود و این بیت معروف را که مقطع غزلی است در تأثر از فقدان‏ وی در آنموقع سروده:

در اصفهان که بدرد سخن رسد صائب‏ کنون که نبض‏شناس سخن شفائی نیست

خلاصه آنکه در اواخر عمر آن طغیان و سرکشی که بسبب ایام صبی و غرور جوانی‏ بوده فرو نشسته و از هجا توبه کرده و قطعه‏ای در معذرت آن در سلک نظم کشیده.قطعه این است:

سوگند می‏خورم بخدائی که عقل را در کبریای حضرت او نیست اشتباه‏ کز ناخن تلافی خاطر،نخسته‏ام‏ تا زخمها نخورده‏ام از خصم کینه‏خواه‏ از غیر صد هزار خدنگ جگر شکاف‏ وز من بانتقام یکی خشمگین نگاه‏ پروای انتقام اعادی نمی‏کنم‏ بر روی هم نهند گر افزون ز صد گناه‏ اما چو رفت بی‏ادبی‏ها ز حد فزون‏ تأدیب خصم واجب شرعیست گاه‏گاه‏ تا کی قفا ز شیشه خورد سنگ دلشکن‏ تا کی بشعله طعن زبونی زند گیاه‏ باید نواخت فرق خران را بچو بدست‏ بیرون نهند چون قدم از کجروی ز راه‏ هرکس ز خصم کینه بنوع دگر کشد مژگان بگریه،لب بدعا،خسرو از سپاه‏ دستش به انتقام دگر چون نمی‏رسد شاعر مگر به تیغ زبان می‏برد پناه‏ خود را بیک دو بیت تسلی کند کز آن‏ روی عدو چو صفحهء دیوان شود سیاه‏ رسم هجا چو لازم ماهیت منست‏ چون کهربا کزو نتوان شست جذب کاه‏ اما پسند صاحب ایران نمی‏شوم‏ تا با منست این هنر اعتبار کاه‏ بار دگرنه از لب،بل کز صمیم قلب‏ تجدید توبه می‏کنم اما بدست شاه‏ شاهی که چرخ را چو نوازد بیک نگاه‏ گردون چو آفتاب باوج افکند کلاه جز این قطعه ابیاتی دیگر هم در معذرت و توبه نظم هجا از حکیم در دست می‏باشد و چنانکه خود او هم گفته توبهء وی مکرر واقع شده است.

وفات حکیم در سال 1037 اتفاق افتاده و بنا بقول ابو طالب خان تبریزی در رمضان‏ سنه مزبوره است و تاریخ فوت وی را ملا عرشی در این مصراع یافته است.«بشاه دین شفائی‏ داد جان را».بنابراین هنگام وفات هفتاد و یکسال داشته است.

ماه منیر-مینوی

ای بی‏خبران...

ای بی‏خبران از غم ایام چه دانید؟ ای شاددلان،از دل ناشاد چه دانید؟ چون صدر نشینید بدان مسند والا از خاک نشینان در و بام چه دانید؟ گیرم که دمی اشک یتیمی بسترید از شام وی و خفتن بی‏شام چه دانید؟ بر اوج فلک،نشئهء سرچشمهء نوشید زان زهر کزو تلخ بود کام چه دانید؟ خوشنام غنودید در آغوش تمتع‏ شرمی که برد فاسق بدنام چه دانید؟ از مستی و مغروری خود کی بدر آئید؟ زان شعله کزان پخته شود خام چه دانید؟ ز آه سحر و اشک روان بهره چه بردید؟ سوز دل آن عاشق ناکام چه دانید؟ از روز ازل سهم شما بی‏خبری بود ای بی‏خبران!از غم ایام چه دانید؟